

# جانی مالانتر از رنجیدن



مهرنوش صفایی

صفایی، مهرنوش، ۱۳۵۴  
جایی بالاتر از رنجیدن / نویسنده مهرنوش صفایی  
تهران: نسل‌نواندیش، ۱۳۸۹  
۵۱۲ ص

۹۷۸-۹۶۴-۲۳۶-۳۱۶-۲

فیبا  
داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴  
۱۳۸۹ ج ۲ / ۸۱۳۴/۴۴۵۶ PIR  
۸۵۲/۶۲  
۲۱۲۰۱۳۸

## جایی بالاتر از رنجیدن

نویسنده: مهرنوش صفایی

صفحه آرا: ندا وجدی

طراح جلد: مهناز صبور

ناشر: نسل‌نواندیش

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۰

قیمت: ۱۰۹۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۳۶-۳۱۶-۲

ISBN: 978-964-236-316-2

کتاب‌های مورد نیاز خود را از فروشگاه انتشارات نسل‌نواندیش تهیه فرمایید.

نشانی فروشگاه: میدان ولیعصر - ابتدای کریمخان - پلاک ۳۰۸ - تلفن: ۸۸۹۴۲۲۴۷-۹ نسل‌نواندیش

[www.naslenowandish.com](http://www.naslenowandish.com)

[info@naslenowandish.com](mailto:info@naslenowandish.com)

---

«بیخوش، حتی اگر نمی‌توانی فراموش کنی

و عذرخواهی کن حتی اگر حقیر می‌شوی

که حقارت حقیقی در نبخشیدن و دل شکستن است.»

---

### تقدیم به تمام زنان پاکدامن جامعه‌ام

آنانی که با داشته‌ها و نداشته‌ها ... خوبی‌ها و بدی‌ها ... زشتی‌ها و زیبایی‌های زندگی خویش ساخته‌اند و به آنچه دارند قانع مانده‌اند؛  
زنانی که به بهای عشق و وفاداری، رنج‌ها می‌کشند و مظلومانه در  
خویش می‌شکنند اما همچنان بزرگوارانه عاشق می‌مانند و به فرزندان‌شان  
مشق عشق می‌دهند؛  
تقدیم به بزرگ زنان جامعه‌ام و تقدیم به خواهرانم، اسطوره‌های صبر  
و ایثار و فداکاری.

## مقدمه

جایی بالاتر از رنجیدن هم هسته من آن را می‌شناسم.

من بلاگم شدن، با فراموش شدن، با خط خوردن و از یاد رفتن، مانوسم. من از همه به هیچ رسیدن را خوب می‌شناسم. من با سوگواری قلب انسان پس از مرگ آشنایی، مانوسم. من جایی را می‌شناسم که آوای درد آدمی، فریاد نیست. من سکوت بالاتر از فریاد را می‌شناسم.

من در سرزمین دل‌تنگی زندگی کرده‌ام. من بیابان ناباوری را قدم به قدم طی کرده‌ام. من درد شلاق ثانیه‌ها را در انتظاری قطع، من حس بی‌هودگی را با بند بند تنم احساس کرده‌ام. من روزهای بسیاری، برای فرار از نقش رنج، چشم بسته از کنار آینه‌های بسیاری گذشتم.

آری، من از روزهایی گذشتم که اشک برای گریستن کم است و ضجه فقط بازی بغض انسان است. من در روح خویش دردهایی را تجربه کرده‌ام که دردهای تن آدمی پیش آن حقیر و کوچک‌اند. من عشق را در حضیض ذلت... گذشت را در عین نفرت... ایشار را در بند غفلت... متولد شدن در حین مرگ را با تک تک یاختمهای وجودم احساس کرده‌ام. من با دیدگانی باز و ذهنی هوشیار، لحظه به لحظه به جرم شیفتگی، به شلاق بی‌پیری و ناسپاسی مجازات شده‌ام. من آدمیت آدمی را بسیار جفاکار یافته‌ام. من ظرف فهم آدم‌های بسیاری را کوچک‌تر از مشت بسته‌ی یک کودک، من چشم‌های بسیاری را فقط دو کمره‌ی سرد خاکی یافته‌ام. بله، جایی بالاتر از رنجیدن هم هست... من آن را می‌شناسم.

آن‌جا، جاییست که در آن، خداوند از همیشه به من نزدیک‌تر است.